

Journal Iranian Political Sociology
Vol. 5, No.10, dey 2022

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.357334.3861>

The relativity of rulings in the present era is one of the most important issues that has been assigned an important territory in legislative policy and judicial procedure, and in this regard, there have been many differences of opinion, and some of the principles are based on the absoluteness of rulings and opinions, and some They have also mentioned the relativity of rulings and opinions. In such a way that the relativity of opinions and rulings has been accepted and cited in the judgment number 110/13413/9000 dated 9/11/1400 in the judicial procedure of Iran, which extends its scope in the judicial procedure. It seems that this matter has a suitable legal scope in Canadian law, so that the principle of relativity of judgments is explicitly accepted in Article 655 of the Canadian Civil Procedure Code. In Article 150 of the Canadian Civil Procedure Code, it is also mentioned that: "The contents of the accepted case or the judgments of the court are binding for the parties, which each of them is required to comply with, including other penalties, paying legal fees that Each of the parties or third parties benefit from it as a person...". In general, the principle of relativity of opinions and judgments is one of the most important issues in Iranian and Canadian law, the scope of which has been examined in the following article in a descriptive and analytical way, and we have found that relativity The laws of Iran and Canada have been accepted.

قلمرو تقنینی نسبی بودن احکام دادگاه ها در حقوق ایران و کانادا با تأکید بر رویه قضائی

سودا نادری شیران^۱ تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۱

داود اندرز^۲

جواد واحدی زاده^۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵

چکیده

نسبی بودن احکام در عصر حاضر یکی از موضوعات بسیار مهمی است که از قلمرو مهمی در سیاست تقنینی و رویه قضایی به خود اختصاص داده است و در این رابطه اختلاف نظرات بسیاری نیز پدید آمده است و برخی اصل را بر مطلق بودن احکام و آراء و برخی نیز بر نسبی بودن احکام و آراء عنوان نموده اند. به گونه ای که در رویه قضایی ایران نسبی بودن آراء و احکام در رأی شماره ۹۰۰۰/۱۳۴۱۳/۱۱۰ مورخه ۱۴۰۰/۱۱/۹ مورد پذیرش و استناد قرار گرفته است که قلمرو آن در رویه قضایی را می رساند. به نظر می رسد این موضوع در حقوق کانادا نیز از قلمرو تقنینی مناسبی برخوردار است به طوری که در ماده ۶۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی کانادا اصل نسبی بودن احکام به صراحت پذیرفته شده است در ماده ی ۱۵۰ قانون آیین دادرسی مدنی کانادا نیز اشاره گردیده است که: «مفاد پرونده مورد قبول یا آرای دادگاه برای طرفین لازم الاجرا است که هر یک از آنها ملزم به رعایت آن هستند، از جمله سایر مجازات ها، پرداخت هزینه های حقوقی که هر یک از طرفین یا اشخاص ثالث به عنوان یک شخص از آن منفعت می برند...». به طور کلی اصل نسبی بودن آراء و احکام یکی از مهمترین موضوعات در حقوق ایران و کانادا است که قلمرو آن در مقاله پیش رو به روش توصیفی و تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است و به این یافته دست یافتیم که اصل نسبی بودن آراء و احکام در حقوق ایران و کانادا مورد پذیرش قرار گرفته است.

کلیدواژگان:

نسبی بودن، آراء، احکام، شخص ثالث، مطلق بودن، رویه قضائی.

دانشجوی دکتری گروه حقوق خصوصی، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران^۱

استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد دماوند، دانشگاه آزاد اسلامی، دماوند، ایران و مدرس و استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد

اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران (مسئول مکاتبات)^۲

استادیار گروه فقه و حقوق، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران^۳

در روابط حقوق خصوصی از جمله قرارداد ها، اصل نسبی بودن آراء پذیرفته شده است^۱ احکام دادگاه ها نیز چنین است و بر اصل نسبی بودن مبتنی می باشد نتیجه پذیرش اصل مذکور آن است که حکم صادره، در حالی که در برابر دیگران قابل استناد است آنان را متأثر نسازد و فقط در روابط اصحاب دعوا و قائم مقامان آنها مؤثر باشد.^۲ اصل نسبی بودن آراء همواره مورد انتقاد برخی حقوق دانان قرار گرفته است و برخی بر این عقیده اند که اصل مطلق بودن بر آراء و احکام دادگاه ها حاکم است. به ندرت نویسندگان در صدد توجیه اصل نسبی بودن آراء بوده اند اغلب این اصل را بدون ذکر دلیلی مفروض گرفته اند و بر مبنای آن نظر داده اند. بعضی با برداشت غلط از اصل اعتبار مطلق آراء به اصل اعتبار نسبی آراء روی آورده اند و برخی به قیاس متوسل شده اند.^۳ با اصل قرار دادن نسبی بودن اعتبار آراء، بعضی^۴ اعتراض ثالث را استثنایی بر آن اصل تلقی کرده و برخی^۵ آن را غیر ضروری دانسته اند. اما بدون تردید همین غیر ضروری تلقی شدن نشان می دهد که در واقع منشاء پیدایش تأسیس اعتراض ثالث، اصل مطلق بودن اعتبار آراء است. می توان گفت به همین دلیل است که نه فقط بعضی از آرای دادگاه ها بلکه همه آنها در آیین دادرسی مدنی قابل اعتراض ثالث اند. در این باره به نظر می رسد موجه نیست که مانند بعضی^۶ گمان کنیم چون آرای دادگاه ها در درجه اول حقوق اصحاب دعوا را متأثر می کنند پس باید آن گونه که به طور سنتی در کامن لائیز معمول بوده به اصل نسبی بودن اعتبار آراء معتقد بود و باور داشت که طرفین یک حکم نمی توانند آن را علیه اشخاص ثالث به کار گیرند.^۷

این موضوع در حقوق کانادا نیز محسوس است و با توجه به اینکه حقوق کانادا به ویژه ایالت کبک به نظام حقوقی کامن لا شباهت زیادی دارد، اصل نسبی بودن آراء را پذیرفته و برخاً مطلق بودن آراء نیز در مقررات آیین دادرسی مدنی این کشور محسوس است. به طور کلی، تحقیقات بسیار محدودی در راستای اصل نسبی

۱. شهیدی، مهدی (۱۳۸۶، حقوق مدنی (آثار قراردادها و تعهدات)، ج ۳، تهران، مجد، ص ۲۰.

۲. مهاجری، علی، ۱۳۸۷، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۴، تهران، فکرسازان، ص ۳۵.

۳. آهنی، بتول ۱۳۸۰، حکم و آثار آن، مجله ندای صادق، ش ۲۴، صص ۵۸-۵۹.

۴. شمس، عبدالله، ۱۳۸۶، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، ج ۲، تهران، دراک، ص ۲۱۳.

۵. قلی زاده منقوای، احد، ۱۳۹۸، تحلیل اصل اعتبار مطلق آرای دادگاهها در آیین دادرسی و اجرای احکام مدنی، نشریه علمی و پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، س ۱۰، ش ۱۸، ص ۱۷۴.

۶. صدرزاده افشار، محسن، ۱۳۷۹، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران، ماجد، ص ۲۶۸.

۷. قهرمانی، نصرالله، ۱۳۸۶، مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی، تهران، خرسندی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۸. صالحی ذهابی، جمال، ۱۳۸۹، اصل نسبی بودن رأی حقوقی، مجله حقوقی دادگستری، س ۷۴، ش ۷۱، ص ۴۳.

۹. Morris, John K. (1968), "Nonparties and Preclusion by Judgment: The Privity Rule Reconsidered",

۵۶ □□□. □. □□□, □ ۱۱۰۱.

۱۰. قلی زاده منقوای، احد، پیشین، ص ۱۷۵.

بودن آراء در حقوق ایران کار شده است و برخی نیز این اصل را نپذیرفته اند و اصل مطلق بودن آراء را ملاک قرار داده اند که این موضوع دوگانگی، در نظرات حقوقی را پدید آورده است؛ به طور کلی با توجه به اهمیت موضوع، در پژوهش حاضر، به بررسی آثار، مبانی، جایگاه و شرایط نسبی بودن آراء دادگاه ها در حقوق ایران و کانادا با مطالعه منابع حقوقی و مقررات موجود، پرداخته خواهد شد.

۱- مفهوم شناسی

بحث مفهوم انگاری و مفهوم شناسی، جزء لاینفک هر پژوهشی است که ذیلاً به دو اصطلاح پرکاربرد نسبی بودن آراء و اعتبار مختومه اشاره خواهد شد.

۱-۱- مفهوم نسبی بودن آراء

هیچگونه تعریف و مفهوم نگاری در خصوص نسبی بودن آراء دادگاه ها در حقوق ایران و کانادا ارائه نگردیده است و تنها در برخی مواد و مقررات موجود به پذیرش اصل نسبی بودن احکام اکتفا شده است. مقصود از اثر رأی در اصل نسبی بودن، اثر مستقیم آن بر اصحاب دعوا است؛ بدین معنی که حکم، اولاً و بالذات در دارایی داد باخته و داد برده مؤثر باشد؛ حقوق و التزامات آنان را افزایش داده و یا از آن بکاهد. التزامات ناشی از حکم، بدون واسطه بر داد باخته تحمیل شده و در مقابل، داد برده، منتفع اصلی و نخستین از این رأی باشد. نسبی بودن آراء درباره طرفین دعوا و اشخاصی که در تعیین داور دخالت و مشارکت داشته اند و قائم مقام آنها معتبر است و در مورد اشخاص دیگر تأثیری نخواهد داشت. به طور کلی در راستای ارائه ی تعریف نسبی بودن آراء می توان به ابعاد حقوقی حاکم بر آن اشاره نمود که این موضوع می تواند در شناسایی مفهوم نسبی بودن آراء از اهمیت برخوردار باشد.

۱-۲- مفهوم اعتبار امر مختومه

اگر نگوئیم مهم ترین هدف دادرسی فصل سریع خصومت است، بی شک یکی از مهم ترین اهداف دادرسی^۳ جدای از کشف حقیقت و پی بردن به واقع (تشخیص محق واقعی) فصل سریع خصومت بین طرفین دعواست. آن گونه که یکی از اصول مسلم دادرسی که تضمین کننده حقوق اصحاب دعوا می باشد. رسیدگی به دعوا و اتخاذ تصمیم در مهلت معقول می باشد و حتی در فقه امامیه بسیاری از نظریه ها مبنای قضاوت را رفع تنازع ذکر نموده اند.^۴ که بی شک مبنای آن اجیاد اعتماد در مراجعه به دادگستری و کارآمدی قضاوت رسمی است. از سوی دیگر امکان بازبینی های قضایی (پژوهش و فرجام) از رأی صادره ایجاد شرایط خاص جهت انتخاب دادرسان

۱. سنهوری، عبدالرزاق احمد، ۲۰۰۰م، الوسيط فی شرح القانون المدنی الجدید، بیروت، الطبعة الثالثة الجدیدة، ج ۲، ص ۶۷۷.

۲. مافی، همایون؛ روشنایی، ریحانه، ۱۳۹۴، آثار رأی داور، فصلنامه علمی و پژوهشی فقه و تاریخ تمدن، س ۱۲، ش ۴۶، ص ۳۱.

۳. ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی.

۴. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۳۳۹ه.ق، کتاب القضاء، نجف، انتشارات الحیدریه، ص ۹.

آگاه و بهره‌مند از علم حقوق و بسیاری ساز و کارهایی که جهت کاهش احتمال خطای رأی در پیش گرفته شده همگی در راستای بر طرف‌کران نگرانی‌های مربوط به عادلانه بودن رأی (به معنای ماهوی) تأسیس پیش‌بینی شده است.

لکن در دعوی مدنی آن چه به عنوان مبنای دعوا جریان یافته دادرسی وجود دارد. تضییع، انکار یا تجاوز به یکی از حقوق خصوصی خواهان دعواست که نهایتاً با رأی دادگاه صحت یا عدم صحت ادعای وی اعلام می‌شود. حال آن که ارجاع دعوی به دادگستری و رسیدگی قضایی مبنای دیگری هم دارد و آن هم دارد و آن وظیفه حکومت مبنی بر تأمین مصالح مربوط به نظم عمومی است.^۱ که عمدتاً ایفای آن در رسیدگی قضایی (توسط مراجع صالح) به جای تصفیه حساب شخصی افراد نهفته است و لذا این جا نیز مثل بسیاری عرصه‌های علم حقوق (اگر چه نه چندان دقیق) تعارض بین حفظ نظم و تأمین عدالت به چشم می‌خورد، هر چند که تأمین نظم را قانون‌گذار در تقنین خود ارجح می‌داند حقوقدان تفسیری عادلانه را جهت تحقق آرمان حقوق برمی‌گزیند. ناگزیر دعوی طرح شده باید سرانجامی یابد و از جریان رسیدگی خارج شود. جهت تأمین این هدف رسیدگی به دعوا پس از قطعیت رأی پذیرفته نمی‌شود و از همین رو اعتبار امر قضاوت شده آقاعده‌ای است که در نظام‌های حقوقی کنونی پذیرفته شده؛ اصل مزبور متضمن این است که هر گاه دعوی در دادگستری طرح و به صدور رأی قطعی منتهی شد طرح مجدد آن قابل استماع نمی‌باشد. نظام حقوقی به مراجع کیفری اجازه انجام تحقیقات، جمع آوری دلیل، رسیدگی و صدور رأی را داده و از راه پیش بینی طرق اعتراض به رأی، استحکام آنها را تضمین نموده است. بنابراین با پایان یافتن دادرسی و تعیین راه حل آن، ادعای خلاف این راه حل، به صورت کلی (با پذیرش همان دعوا) یا جزیی (با قبول دعوی دیگر ولی نقض رأی نهایی) یا بدون در نظر گرفتن لوازم منطقی آن (از طریق پذیرش مقدمات دعوی تازه که سابقاً به صورت قطعی حل و فصل شده اند) قابل استماع نخواهد بود. امر مختوم در صدد است تا هر موضوعی را که به اثبات رسیده یا نفی شده و به صورت قطعی تعیین گردیده است، در «دعوا» یا «موضوع» یا «مسأله» بعدی، لازم الاجرا اعلام کند. بنابراین تفاوتی ندارد که موضوع مختومه، یک دعوی مستقل است یا مقدمه دعوی دیگر یا لازمه قطعی آن و به این دلیل علاوه بر منطوق حکم، اسباب توجیهی آن نیز دارای اعتبار می‌باشند.^۳ احکم عبارت است از فصل خصومت و قطع و از

^۱. همان.

! Autorite de lachosejugdee

^۳. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۳، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، تهران، میزان، صص ۱۶۵-۱۶۱
 بنابراین اگر در دعوی اختلاس، وصف کارمند دولت بودن نفی گردید، در دعوی ارتشاء بعدی نمی‌توان وضعیت سابق را (عدم تعلق رابطه استخدامی) مورد تردید قرار داد. در یک مورد، هیأت عمومی دیوان عالی کشور، امر مختوم را در خصوص موضوع جزیی (جنون) پذیرفت. «...در این قضیه طبق دلالت پرنده های مربوط، هنگام رسیدگی به اتهام متهم در مراحل جزائی، برادران مشارالیه او را مجنون معرفی نموده اند تا از مجازات معاف شود و به این اظهار، در آن مراحل رسیدگی به عمل آمده است، ولی جنون نامبرده ثابت نگردیده و حکم مجازات

بین بردن منازعه، از راه الزام یکی از دو طرف دعوی به انجام یا ترک تکلیفی که خود بدان باورمند نیستند. در این حکم، آثاری مانند فصل خصومت، اثبات حق و تقویت آن، قابلیت و تقویت اجرایی، اعتبار و لزوم قضاوت شده به نحوی که قاضی نمی تواند بعد از حکم، حکم خود را نقض کند، دیده می شود. در ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی در تعریف حکم گفته است: «چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت، قرار نامیده می شود».

۲- سیاست تقنینی و رویه قضایی حاکم بر نسبی بودن احکام و آراء

سیاست تقنینی و رویه قضایی حاکم بر نسبی بودن احکام و آراء را می توان در دو جایگاه حقوق ایران و کانادا مورد تحلیل قرار داد که ذیلاً مورد بحث قرار می گیرد.

۲-۱- حقوق ایران

۲-۱-۱- قوانین

در ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی، قانونگذار عنوان دشته است که هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا محجور شود یا سمت یکی از آنان که به موجب آن سمت، داخل دادرسی شده زایل گردد دادگاه رسیدگی را به طور موقت متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می دارد. پس از تعیین جانشین و درخواست ذی نفع، جریان دادرسی ادامه می یابد مگر این که فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوا تأثیری در دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این صورت دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت. با تدقیق در این مقرر می توان عنوان نمود که دادرسی نسبت به سایر اشخاصی که ذینفع می باشند مؤثر است و اصل نسبی بودن احکام را می توان در این مقرر که در خصوص توقیف دادرسی است مورد مطالعه قرار داد.

صادره در دیوان عالی کشور ابرام گردیده است و درخواست اعاده دادرسی متهم در همین زمینه مور توجه واقع نشده و رد گشته و به این ترتیب احکام مزبور قطعی و اعتبار قضیه محکوم به را پیدا کرده ...» (علی آبادی، عبدالحسین، ۱۳۸۴، موازین قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، تهران، انتشار، ج ۲، صص ۱۹۶-۱۹۴)

۱. حیدر زاده، علیرضا، ۱۳۹۷، معنانشناسی حکم و تأثیر آن در فهم احکام حکومتی، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، س ۸، ش ۲۹، ص ۱۷۰.
۲. از جمله سایر موارد توقیف دادرسی می توان به قرار اناطه، اعتراض ثالث و اعاده دادرسی اشاره کرد که ذیلاً مورد اشاره قرار می گیرد که این موارد نیز در نتیجه نسبی بودن احکام، ناشی می گردند.

۱- قرار اناطه

بر اساس ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی، «هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیتدار متوقف می شود. در این مورد، خواهان مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کرده و رسید آن را به دفتر دادگاه رسیدگی کننده تسلیم کند، در غیر این صورت، قرار رد دعوا صادر می شود و خواهان می تواند پس از اثبات ادعا در دادگاه صالح مجدداً اقامه دعوی کند».

۲- اعتراض ثالث

بر اساس ماده ۴۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی، «در صورت وصول اعتراض طاری از طرف شخص ثالث چنانچه دادگاه تشخیص دهد حکمی که در خصوص اعتراض یادشده صادر می شود، مؤثر در اصل دعوا خواهد بود، تا حصول نتیجه اعتراض، رسیدگی به دعوا را به تاخیر می اندازد؛ در غیر این صورت به دعوای اصلی رسیدگی کرده، رای می دهد و اگر رسیدگی به اعتراض برابر ماده با دادگاه دیگری باشد،

از جهاتی مطابق ماده ۱۴۴ قانون مذکور، اتباع دولت‌های خارج، چه خواهان اصلی باشند و یا به‌عنوان شخص ثالث وارد دعوا گردند. بنابه درخواست طرف دعوا، برای تأدیه خسارتی که ممکن است بابت هزینه دادرسی و حق الوکاله به آن محکوم گردند باید تأمین مناسب بسپارند. درخواست اخذ تأمین فقط از خوانده تبعه ایران و تا پایان جلسه اول دادرسی پذیرفته می‌شود.

ماده ۳۰۸ قانون فوق‌الذکر نیز بیان می‌دارد، رأیی که پس از رسیدگی وخواهی صادر می‌شود فقط نسبت به وخواه و وخوانده مؤثر است و شامل کسی که وخواهی نکرده است نخواهد شد مگر این‌که رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به کسانی که مشمول حکم غیابی بوده ولی وخواهی نکرده‌اند

۲۰ روز به اعتراض‌کننده مهلت داده می‌شود که دادخواست خود را به دادگاه مربوط تقدیم کند. چنانچه در مهلت مقرر اقدام نکند، دادگاه رسیدگی به دعوا را ادامه خواهد داد.»

۳- اعاده دادرسی

طبق ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی، «دادگاهی که دادخواست اعاده دادرسی طاری را دریافت می‌کند، مکلف است آن را به دادگاه صادرکننده حکم ارسال کند و چنانچه دلایل درخواست را قوی بداند و تشخیص دهد حکمی که در خصوص درخواست اعاده دادرسی صادر می‌شود، مؤثر در دعوا است، رسیدگی به دعوی مطروحه را در قسمتی که حکم راجع به اعاده دادرسی در آن مؤثر است تا صدور حکم نسبت به اعاده دادرسی به تأخیر می‌اندازد و در غیر این صورت به رسیدگی خود ادامه می‌دهد.»

۴- عدم تهیه وسیله اجرای قرار

در این زمینه، قانونگذار در ماده ۲۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی می‌گوید: «عدم تهیه وسیله اجرای قرار معاینه محل یا تحقیق محلی توسط متقاضی، موجب خروج آن از عداد دلایل وی بوده و اگر دادگاه، اجرای قرار مذکور را لازم بداند، تهیه وسایل اجرا در مرحله بدوی با خواهان دعوا و در مرحله تجدیدنظر با تجدیدنظرخواه است. در صورتی که به علت عدم تهیه وسیله، اجرای قرار مقدور نباشد و دادگاه بدون آن نتواند انشای رای کند، دادخواست بدوی ابطال و در مرحله تجدیدنظر تجدیدنظرخواهی متوقف اما مانع اجرای حکم بدوی نخواهد بود.»

۵- پرداخت دستمزد کارشناس در مرحله تجدیدنظر

بر اساس قسمتی از ماده ۲۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی، «ایداع دستمزد کارشناس به عهده متقاضی است و هرگاه ظرف مدت یک هفته از تاریخ ابلاغ آن را پرداخت نکند، کارشناسی از عداد دلایل وی خارج می‌شود.»

۶- موارد ناشی از تکلیف دادن تأمین

طبق ماده ۱۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی، «دادگاه مکلف است نسبت به درخواست تأمین، رسیدگی کرده و مقدار و مهلت سپردن آن را تعیین کند و تا وقتی تأمین داده نشده است، دادرسی متوقف خواهد ماند. در صورتی که مدت مقرر برای دادن تأمین منقضی شود و خواهان تأمین نداده باشد، در مرحله نخستین به تقاضای خوانده و در مرحله تجدیدنظر به درخواست تجدیدنظرخوانده، قرار رد دادخواست صادر می‌شود.»

۷- توقیف دادرسی ناشی از ارجاع دعوا به داوری

همچنین قانونگذار در ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی عنوان می‌کند: «هر یک از طرفین می‌تواند ظرف ۲۰ روز بعد از ابلاغ رای داور از دادگاهی که دعوا را ارجاع به داوری کرده یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، حکم به بطلان رای داور را بخواهد. در این صورت دادگاه مکلف است به درخواست رسیدگی کرده و هرگاه رای از موارد مذکور در ماده قبل باشد، حکم به بطلان آن دهد و تا رسیدگی به اصل دعوا و قطعی شدن حکم به بطلان، رای داور متوقف می‌ماند.»

نیز تسری خواهد داشت. با تدقیق در ماده مرقوم نیز اصل نسبی بودن احکام را می‌توان در مرحله واخواهی و حکم غیابی مشاهده کرد. در ۳۵۹ قانون پیش گفته نیز بیان شده است که رأی دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مورد استفاده غیر طرفین تجدیدنظرخواهی قرار گیرد، مگر در مواردی که رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به اشخاص دیگر هم که مشمول رأی بدوی بوده و تجدیدنظرخواهی نکرده‌اند، تسری خواهد داشت. که مطابق این مقرر نیز اصل نسبی بودن حکم تجدید نظرخواهی محرز است.

البته این موضوع در راستای اجرای احکام مدنی نیز صادق است و مطابق ماده ۴۹ قانون اجرای احکام مدنی، در صورتی که محکوم‌علیه در موعدی که برای اجرای حکم مقرر است مدلول حکم را طوعاً اجرا ننماید یا قراری با محکوم‌له برای اجرای حکم ندهد و مالی هم معرفی نکند یا مالی از او تأمین و توقیف نشده باشد محکوم‌له می‌تواند درخواست کند که از اموال محکوم‌علیه معادل محکوم به توقیف گردد. با تدقیق در مقرر مذکور می‌بایست عنوان داشت که اصل نسبی بودن اجرای حکم نیز در این مقرر محسوس است.

مطابق ماده ۵۷ قانون اجرای احکام مدنی که عنوان می‌دارد، هر گونه قرارداد یا تعهدی که نسبت به مال توقیف شده بعد از توقیف به ضرر محکوم‌له منعقد شود نافذ نخواهد بود مگر این که محکوم‌له کتباً رضایت دهد که این موضوع نیز نسبی بودن حکم را بیانگر است.

۲-۲-۱- رویه قضایی

۲-۲-۱-۱- رأی نخست

در رأی شماره ۱۳۴۱۳/۱۱۰/۹۰۰۰/۱۱/۹۱۴۰۰/۱۱/۹ مدیر عامل محترم روزنامه رسمی کشور، گزارش پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۷۲/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با مقدمه و رأی شماره ۸۱۸ - ۱۴۰۰/۱۰/۷ به شرح ذیل تنظیم و جهت انتشار ارسال می‌گردد:

مستشار و مدیرکل هیأت عمومی دیوان عالی کشور - محمدعلی شاه حیدری پور مقدمه جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده وحدت رویه ردیف ۷۲/۱۴۰۰ ساعت ۸:۳۰ روز سه شنبه، مورخ ۱۴۰۰/۱۰/۷ به ریاست حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید احمد مرتضوی مقدم، رئیس محترم دیوان عالی کشور، با حضور حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محسن موسوی، نماینده محترم دادستان کل کشور و با شرکت آقایان رؤسا، مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان عالی کشور، در سالن هیأت عمومی تشکیل شد و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید، قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص این پرونده و استماع نظر نماینده محترم دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می‌گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۸۱۸ - ۱۴۰۰/۱۰/۷ منتهی گردید. الف) گزارش پرونده به استحضار می‌رساند، آقای عباس ذاقلی، معاون قضایی محترم رئیس کل دادگستری استان تهران، با اعلام

اینکه از سوی شعب بیستم و بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، در خصوص قابل استماع بودن اعتراض شخص ثالث نسبت به قسمتی از رأی کیفری دادگاه ها که راجع به رد مال است، آراء مختلف صادر شده، طرح موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور درخواست کرده است که گزارش امر به شرح آتی تقدیم می شود: الف) به حکایت دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۲۱۸۱۲۰۰۷۹۰ - ۱۳۹۸/۶/۶ شعبه ۱۱۷۲ دادگاه کیفری دو تهران، در خصوص اتهام آقایان محمد رهام ... و حیدر ... دایر بر انتقال مال غیر، چنین رأی داده شده است: «با توجه به شکایت بزه دیده آقای حیدر علی ... تصویر قراردادهای عادی ... دفاعیات غیر موجه وکیل ایشان ... اتهامات انتسابی به متهمان محرز و مسلم ... است به استناد ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری و ماده یک قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر و ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آقای محمد رهام ... را به تحمل سه فقره حبس هر یک به مدت هفت سال و رد اموال مورد انتقال به شاکی و پرداخت جزای نقدی معادل ثمن مأخوذه وفق قراردادهای فوق الذکر مبلغ سه میلیارد ریال از بابت انتقال ملک به آقای علی...، سه میلیارد و هشتصد میلیون ریال از بابت انتقال ملک به آقای علی اکبر... و سه میلیارد و چهارصد و پنجاه میلیون ریال از بابت انتقال ملک به خانم نازیلا ... و آقای حیدر ... را به تحمل دو فقره حبس هریک به مدت هفت سال و رد اموال مورد انتقال به شاکی و پرداخت دو فقره جزای نقدی معادل ثمن مأخوذه عبارت از سه میلیون و دویست و هشتاد هزار ریال بابت انتقال ملک به خانم فرشته... و سه میلیارد و چهارصد و هفتاد میلیون ریال معادل ملک مورد انتقال به مجید... محکوم می نماید. لازم به ذکر است که صرفاً مجازات اشد در مورد متهمان قابل اجرا می باشد چنانچه مجازات اشد به یکی از علل قانونی تقلیل یابد یا تبدیل یا غیر قابل اجرا شود کیفر اشد بعدی اعمال خواهد شد». پس از تجدیدنظرخواهی از دادنامه مذکور، شعبه بیستم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۲۲۲۰۰۱۷۴۲ - ۱۳۹۸/۱۰/۴، چنین رأی داده است... «با بررسی و مذاقه مجدد جامع اوراق پرونده و نظر به اینکه موضوع محاسبه جزای نقدی هردو محکوم علیه متضمن اشتباه است که با استفاده از ماده ۴۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری و اصلاح جزای نقدی به سه فقره و دو فقره جزای نقدی به میزان بالاترین وجه مأخوذه از خریداران اعلام می گردد. دادگاه با توجه به محتویات پرونده و مفاد لایحه تجدیدنظرخواهی، نظر به این که بزه منتسب حسب اوراق و مندرجات پرونده و دلایل منعکس در رأی، محرز بوده و ایراد و اعتراض موجه و مؤثری که موجبات نقض و بی اعتباری دادنامه معترض عنه را ایجاد نماید، ابراز و اقامه نشده و از حیث رعایت تشریفات قانونی و مبانی استنباط و توجه به مستندات، فاقد اشکال می باشد، لذا با رد اعتراض، به استناد بند الف ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری، دادنامه تجدیدنظرخواسته، با وصف اصلاح تأیید می گردد». با اعتراض اشخاص ثالث نسبت به قسمتی از این دادنامه که راجع به رد مال است، شعبه بیستم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره

۹۹۰۹۹۷۰۲۲۲۰۰۲۱۶۴ - ۱۳۹۹/۱۰/۹، چنین رأی داده است... با عنایت به مجموع اوراق و محتویات پرونده ملاحظه می‌شود اولاً: حکم تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که مورد استناد معترضین ثالث واقع شده است، در مورد متضرر از قرار بازپرس، دادستان و یا حکم دادگاه از جهت لزوم تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف شده از جرائم است و از نظر این دادگاه حکم مذکور دلیلی بر تجویز و پذیرش دعوی اعتراض ثالث حقوقی نسبت به احکام کیفری قطعیت یافته محسوب نمی‌شود، ثانیاً: مقررات مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز ناظر به دعوی اعتراض ثالث در احکام حقوقی (مدنی) صرف است و شامل احکام کیفری نمی‌شود و مقررات قانونی مذکور جواز برای ورود مجدد به پرونده های کیفری و احکام قطعیت یافته که در مورد اشخاص دیگری غیر از معترضین ثالث است و سابقاً در ارتباط با آنها رسیدگی، تعیین تکلیف و اظهارنظر شده است محسوب نمی‌شود؛ علی‌هذا با توجه به مراتب مرقوم، دعوی مذکور مطابق مقررات قانونی اقامه نشده است و به این لحاظ قرار رد دعوی معترضین ثالث صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره قطعی است.» (ب) به حکایت دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۲۱۹۰۶۰۰۲۸۳ - ۱۳۹۴/۴/۶ شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران، در خصوص اتهام آقای جعفر ... دایر بر انتقال مال غیر، چنین رأی داده شده است: «... با توجه به تصویر مصدق نظریه کارشناس... تحقیقات مرجع انتظامی، پاسخ استعلام اداره ثبت و تصویر قراردادهای ... پیش فروش و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده دادگاه ... اتهام انتسابی به متهم را محرز و مسلم دانسته و مستنداً به ماده ۱۳ قانون پیش فروش ساختمان مصوب ۱۳۸۹ و ماده ۱۳ قانون مجازات راجع به انتقال مال غیرناظر به ماده ۱ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری حکم به محکومیت متهم به تحمل سه سال حبس تعزیری و پرداخت جزای نقدی به مبلغ یک میلیارد و ششصد و پنجاه میلیون ریال درحق دولت و رد مال طبق نظریه کارشناس درحق شاکی صادر و اعلام می‌نماید.» با توجه به اینکه، این رأی غیابی بوده و از آن واخواهی شده است، شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران به موجب دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۲۱۹۰۶۰۱۵۳۴، ضمن رد واخواهی، دادنامه واخواسته را تأیید کرده است. پس از تجدیدنظرخواهی از دادنامه مذکور، شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۳۹۶/۱۰/۱ - ۹۶۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۱۵۹۱، چنین رأی داده است: «... نظر به اینکه تجدیدنظرخواه در محدوده تجدیدنظرخواهی ایراد و دفاع مؤثری که از جهات شکلی و یا ماهیتی مندرج در ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری باشد، اقامه ننموده و از نظر این دادگاه ایضاً دادنامه تجدیدنظرخواسته منطبق با موازین قانونی و دلایل موجود در پرونده اصدار یافته و ایرادی که موجب نقض باشد، مشهود نیست ...، لهدا دادگاه به استناد بند الف ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن رد تجدیدنظرخواهی تجدیدنظرخواه دادنامه تجدیدنظرخواسته را تأیید می‌نماید» با اعتراض اشخاص ثالث نسبت به قسمتی از این دادنامه که راجع به رد مال است، شعبه بیست

و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۰۲۲۰ - ۱۳۹۸/۰۲/۱۷، چنین رأی داده است: «...صرف نظر از اینکه در خصوص پذیرش و یا عدم پذیرش دعوی اعتراض ثالث در جرائم کیفری اختلاف رویه و دیدگاه مابین علمای حقوق و همچنین قضات محاکم قضایی وجود داشته و لکن این دادگاه از وحدت ملاک برگرفته از قانون آیین دادرسی مدنی خاصه ماده ۴۱۸ این قانون که مقنن اشعار داشته شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید و ایضاً مقنن در مواد ۴۱۷ و ۴۲۲ این قانون بر پذیرش آن تأکید داشته است و از سوی دیگر پر واضح است که دادگاه های عمومی به شرح ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی هم دربرگیرنده دادگاه های عمومی جزائی است (کیفری) و هم دادگاه های عمومی حقوقی افزون بر آن مستنبط از مقررات ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی آن است که شخص ثالث که در جریان دادرسی جزائی مداخله نداشته و از این حیث به حقوق ایشان خللی وارد شده می تواند نسبت به رأی صادره از محکمه کیفری از حیث رد مال و یا ضبط آن اعتراض کند (البته لازم به یادآوری است این [امر] در اغلب موارد در مورد جرائم کلاهبرداری (انتقال مال غیر) که رد مال مورد حکم قرار می گیرد [قابلیت] تسری دارد) زیرا به دیدگاه اکثر علمای حقوق و رویه جاری محاکم رد مال تعیین شده در عناوین مجرمانه موصوف صرفاً جنبه جزایی ندارند مع الوصف به دیدگاه هیأت حاکمه این دادگاه دعوی اعتراض ثالث نیز همانطوری که در دعوای حقوقی مورد پذیرش محاکم قضایی قرار گرفته در بعضی از احکام کیفری نیز پذیرش آن با معاذیر قانونی مواجه نیست و لکن در موضوع مطروحه دادگاه با مذاقه در مباحثه نامه های تنظیمی مضبوط در پرونده... و همچنین... با مذاقه در دادنامه شماره ۹۵۴۵۷ مورخ ۱۳۹۵/۰۴/۲۹ صادره از شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران (قرار اناطه) و دادنامه شماره ۹۵۱۱۲۱ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۱۳... صادره از شعبه ۴۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران... و ایضاً ملاحظه دادنامه اصلاحی مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۷ صادره از شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران... در راستای دادنامه غیابی شماره ۹۴۶۰۰۲۸۲ [۰۰۲۸۳] مورخ ۱۳۹۴/۰۴/۰۶ صادره از شعبه مذکور... اعتراض معترض ثالث به شرح مراتب اعلامی خللی بر حق اثباتی ایشان وارد نمی کند در مانحن فیه دعوی اعتراض ثالث معترض نسبت به دادنامه شماره ۹۶۳۰۱۵۹۱ مورخ ۱۳۹۶/۱۰/۰۳ صادره از شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در پرونده کلاسه ۹۳۷۰۰۲۰۸ را غیر وارد تشخیص داده و مستنداً به ماده ۱۹۷، ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی حکم به بطلان دعوی معترض ثالث صادر و اعلام می نماید». چنانکه ملاحظه می شود، شعب بیستم و بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، در خصوص قابل استماع بودن اعتراض شخص ثالث نسبت به قسمتی از رأی کیفری دادگاه ها که راجع به رد مال است، اختلاف نظر دارند به طوری که شعبه بیستم با این استدلال که مقررات مواد ۴۱۷ و بعد قانون آیین دادرسی در امور مدنی ناظر به احکام حقوقی (مدنی) صرف است و شامل احکام کیفری نمی شود و تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات

اسلامی ۱۳۹۲ در مورد اعتراض متضرر از تصمیمات بازپرس، دادستان و دادگاه از جهت تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف شده از جرایم است، لذا در سایر موارد، اعتراض اشخاص ثالث نسبت به آراء کیفری دادگاه ها را قابل استماع ندانسته است، اما شعبه بیست و سوم با استناد به مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی در امور مدنی و با استدلال مندرج در آن، اعتراض شخص ثالث را نسبت به قسمتی از رأی کیفری دادگاه که راجع به رد مال بوده است، قابل استماع دانسته است. بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می گردد. معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیأت عمومی - غلامرضا انصاری ب) نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۷۲/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، با موضوع اختلاف نظر بین دادگاه ها در مورد قابلیت یا عدم قابلیت استماع دعوی اعتراض ثالث نسبت به حکم کیفری در قسمت راجع به رد مال؛ در اجرای ماده ۴۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری به شرح زیر اظهار عقیده می نمایم. اولاً یکی از اصول مسلم حقوقی اصل نسبی بودن اثر آراء محاکم است. به این معنی که رأی فقط نسبت به کسانی که در دعوا به عنوان اصیل یا قائم مقام قانونی آنها دخالت داشته اند دارای اثر مستقیم و اجرایی است و نسبت به اشخاص دیگر که در دادرسی دخالت نداشته اند فاقد هرگونه اثر اجرایی می باشد، به همین جهت هرگاه در اثر رأیی به حقوق شخص دیگری به عنوان ثالث خللی وارد شود، حق اعتراض به آن رأی برای شخص ثالث محفوظ خواهد بود؛ در حقوق کیفری به جهت ویژگی های خاصی که دادرسی کیفری دارد، این اصل به نحوی مضیق تر نمود پیدا کرده و چهره ای از آن به عنوان اصل شخصی بودن مجازات ها شناسایی شده است، این اصل یکی از اصول بنیادین حقوقی است که در تمام نظام های حقوقی از جمله اسلام پذیرفته شده است. مطابق این اصل که مبتنی بر موازین شرعی از جمله آیه شریفه «ولاتزر وازره^۱ وزر اخری» است، این مصونیت از تعقیب و مجازات نه تنها شامل جسم و جان و آزادی اشخاص است، بلکه مال شخص را نیز در بر می گیرد، آنجا که می فرماید احترام مال مسلمان مانند احترام خون اوست. بر این اساس اثر حکم کیفری در کلیه مراحل تعقیب و دادرسی و اجراء محدود به شخص مجرم بوده و قابل تسری به جان و مال اشخاص دیگر حتی قائم مقام او نخواهد بود. ثانیاً اصل بر این است که چنانچه در نتیجه رأی دادگاه، خللی به حقوق شخص ثالث که در جریان دادرسی آن دخالتی نداشته وارد شود، حق اعتراض به آن رأی را خواهد داشت. این قاعده نیز یکی از اصول اولیه و اساسی هر دادرسی است که در ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ به آن تصریح شده و عموم و اطلاق این اصل شامل کلیه آراء دادگاه ها اعم از مدنی و کیفری است و تصریح به دادگاه انقلاب در ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی که صلاحیت آن ذاتاً کیفری است به وضوح دلالت بر این امر دارد. علاوه بر

آن در زمان تصویب این قانون، دادگاه عمومی شامل دادگاه حقوقی و کیفری بوده و قانونگذار تفکیکی بین رأی کیفری و رأی حقوقی قائل نشده است؛ همچنین مقررات دیگر از جمله تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ که به حق اعتراض متضرر، از قرار بازپرس یا دادستان و قرار یا حکم دادگاه تصریح نموده و نیز رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۲/۱/۱۶ که به موجب آن رأی وحدت رویه شماره ۵۷۵ - ۱۳۷۱/۰۲/۲۹ تصحیح گردیده و همچنین ماده ۵۰ قانون بیمه اجباری خسارات وارده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ بر حق اعتراض شخص ثالث که رأی کیفری به حقوق وی خلل وارد نموده دلالت دارد و این امر بیانگر این است که حق اعتراض ثالث امری استثنایی نبوده بلکه این مقررات، مصادقی از قاعده عام و کلی حق اعتراض شخص ثالث است که در اثر رأی دادگاه به حقوق وی خلل وارد شده و حقوق وی مورد تعرض قرار گرفته است و همچنین تکیه بر نتایج رأی کیفری و تحمیل آثار ناخواسته آن بر تمام اشخاص و حذف فرصت دفاع از آنها به بهانه مخدوش نشدن رأی کیفری، بر خلاف عقل و منطق حقوقی به نظر می رسد. چون رأی کیفری بازتاب رابطه ای است که در حدود آثار و لوازم قابل پیش بینی تحقق یافته، لذا از محدوده آن فراتر نمی رود و نسبت دادن اعتبار مطلق برای آن به نحوی که اشخاص دیگر نتوانند لوازم مدنی آن را در رابطه با حقوق خود تغییر دهند بدین معناست که در دعوی کیفری وضعیت تمام اشخاص، روابط و مالکیت ها مورد بررسی قرار گرفته است امری که با واقعیت حقوقی مغایر است و همواره این امکان وجود دارد که مبنای مدنی آن با دخالت دیگران تغییر یابد. بنابراین چنانچه در نتیجه رأی کیفری خللی به حقوق شخص ثالث وارد شود با توجه به مبانی فوق، اعتراض به چنین رأیی امری بدیهی و منطقی است. ثالثاً برحسب ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ جرم، دارای دو حیث عمومی و خصوصی است و هرچند که از حیث تعیین مجازات برای جنبه عمومی جرم که غالباً ناظر بر جسم و محدودیت های آزادی شخص است، احتمال خلل مستقیم به حقوق شخص ثالث متصور نیست، اما از حیث جنبه خصوصی به ویژه در جرائم علیه اموال و مالکیت و جنبه مالی کلیه آراء کیفری، از آنجا که تفاوتی بین مالکیت اموال در امور مدنی و کیفری وجود ندارد، به ویژه در مواردی که تعیین مجازات ناظر بر عین مال معین است، همواره ممکن است رأی دادگاه به حقوق اشخاص دیگر که حقی نسبت به عین مال موضوع رأی دارند تعرض شده و به حقوق آنان خلل وارد گردد و از این حیث تفاوتی بین رأی دادگاه در امور مدنی و امور کیفری وجود نداشته و با توجه به مراتب فوق حق اعتراض شخص ثالث به چنین رأیی حتی اگر از دادگاه کیفری صادر شده باشد، یکی از اصول اساسی و بنیادین در دادرسی عادلانه است. در نتیجه با توجه به مراتب فوق، رأی شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر تهران در آن قسمت که به قابل استماع بودن دعوی اعتراض شخص ثالث به حکم کیفری نسبت به رد مال اظهار نظر نموده اند مطابق موازین شرعی و مقررات قانونی بوده و مورد تأیید است. (ج) رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ -

۱۴۰۰/۱۰/۰۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با توجه به تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، اعتراض شخص ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در این مواد، قابل رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر استان است، بنابراین در مواردی که شخص ثالث بعد از مرحله تجدیدنظر نسبت به آن قسمت از رأی کیفری دادگاه تجدیدنظر استان که راجع به رد مال است، اعتراض کرده است، با عنایت به ملاک مواد یادشده و مقررات مربوط در قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، از جمله مواد ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰ و ۴۲۵ آن، دادگاه تجدیدنظر صادرکننده رأی با رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی، باید به این اعتراض رسیدگی کند. بنا به مراتب، رأی شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران تا حدی که با این نظر انطباق دارد، به اکثریت قاطع آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم الاتباع است.

۲-۲-۱- رأی دوم

در شماره دادنامه ۵۵۲ مورخه ۱۴۰۰/۰۸/۲۰ به کلاس پرونده ۲۶۲/۹۰ با عنوان ابطال نامه شماره ۳۷۹-۶۴۵/۱۳۷۶ مدیرعامل سازمان ملی زمین و مسکن چنین اصدار یافته است:

بسم الله الرحمن الرحيم مرجع رسیدگی: هیأت عمومی دیوان عدالت اداری گردش کار: شاکی به موجب دادخواستی ابطال نامه شماره ۶۴۵/۳۷۹-۱۳۷۶/۰۱/۱۶ مدیرعامل سازمان ملی زمین و مسکن را خواستار شده و در جهت تبیین خواسته اعلام کرده است که: احتراماً، به استحضار عالی می رساند: این جانب علی اکبر توحیدی وحدت یکی از مالکان مشاعی مزرعه خیرآباد خمینی شهر به پلاک های ۱۳، ۶، ۴ و ۱ فرعی از ۱۵۶ اصلی بخش ۱۴ ثبت اصفهان هستم. کمیسیون ماده ۱۲ قانون اراضی شهری، این زمین را که دارای سه حلقه چاه است برخلاف ضوابط قانونی طی رأی شماره ۱۵۵-۱۳۶۴/۱۰/۲۶ موات اعلام می نماید. یکی از مالکان در مهلت مقرر قانونی طی دادخواستی نسبت به رأی کمیسیون مذکور اعتراض کرده است و شعبه اول دادگاه عمومی اصفهان طی دادنامه شماره ۸۰۰-۱۳۸۰/۰۴/۲۶ با استناد به نظریه کارشناس رسمی دادگستری و دلایل متعدد موجود در پرونده از جمله چاه های مذکور رأی موات را در خصوص پلاک های ۱۳، ۶، ۴ و ۱ فسخ و باطل اعلام می نماید و شعبه ۶ تجدیدنظر اصفهان نیز طی دادنامه شماره ۲۰۷۸ و ۲۰۷۷-۱۳۸۲/۰۹/۱۲ در پرونده کلاس ۱۳۶۷-۱۳۶۶-۸۲/ت۶ رأی شعبه بدوی را مورد تأیید قرار می دهد. چنان که ملاحظه می فرمایید متقاضی ابطال رأی کمیسیون یکی از مالکان مشاعی بوده، اما آن چه باطل شده است کلی رأی کمیسیون ماده ۱۲ مبنی بر موات بودن پلاک های مذکور است. لذا این ابطال به همه مالکان تسری می یابد. سازمان مسکن و

شهرسازی استان اصفهان نیز در مرحله اول طبق ضوابط قانونی حکم مذکور را به دیگر مالکان تسری می‌داده است اما پس از مدتی معاونت وزارت مسکن و شهرسازی طی تصمیم شماره ۶۴۵/۳۷۹-۱۳۷۶/۰۱/۱۶ از تسری حکم مذکور به دیگر مالکان جلوگیری می‌نماید. عنایت می‌فرمایید که این تصمیم غیر قانونی است زیرا این که چه کسی متقاضی ابطال بوده است تأثیری در باطل بودن رأی کمیسیون ندارد و حتی می‌توان گفت که در مانحن فیه رأیی از کمیسیون ماده ۱۲ وجود ندارد تا بحث تسری و عدم تسری آن مطرح شود، لذا با توجه به آن چه به عرض رسید ابطال و لغو تصمیم مذکور از آن مقام مورد استدعاست تا این جانب از حق قانونی خود بهره مند شوم. با تأکید بر مسأله مذکور فرجام خواهی اداره کل زمین شهری طی دادنامه شماره ۱۴/۱۱۶-۱۳۷۳/۰۲/۲۵ در دیوان عالی کشور نیز مطرح می‌شود و چون رأی تجدیدنظر خواسته که یکی دیگر از مالکان پلاک‌های ۱۳، ۶، ۴ و ۱ است فاقد اشکال قانونی بوده است، ابطال کمیسیون ماده ۱۲ مورد تأیید قرار می‌گیرد. شاکي به موجب لایحه تکمیلی اعلام کرده است که: سلام علیکم: احتراماً، در پاسخ به شماره ۸۹۱۰۱۰۰۹۰۵۸۰۰۳۰۶ - ۱۳۸۹/۱۲/۱۱ به استحضار می‌رساند: اظهار نظر در مورد تسری آراء به دیگر افراد از اختیارات و وظایف قوه قضاییه است و نه از وظایف قوه مجریه علاوه بر این که در مانحن فیه پس از آن که با رأی قوه قضاییه کمیسیون ماده ۱۲ حتی در یک مورد فسخ و ابطال و کان لم یکن اعلام می‌شود، دیگر رأیی وجود ندارد که قابل تسری باشد یا نباشد ضمن آن که بخشنامه وزارت مسکن و شهرسازی مبنی بر این که از تسری جلوگیری به عمل آید، خود دلیل بر آن است که از نظر قوه قضاییه تسری یافتن غیر قانونی نبوده است و لذا مسئولیت مربوط سازمان مسکن و شهرسازی اظهار می‌دارند تا زمانی که بخشنامه صادر نشده بود طبق ضوابط قانونی یعنی تسری یافتن عمل می‌شده است و به عبارت دیگر مسئولیت سازمان مسکن و شهرسازی اصفهان تسری را امری بدیهی دانسته است و بدان عمل می‌کردند «والبدیهی لایعقل» ضمناً وقتی شخصی مورد ستم قرار می‌گیرد و از حق قانونی خود محروم می‌شود، اگر شکایتی مطرح کرده، ممکن است نداند و یا نتواند جریان را مستند به ماده و قانون نماید، لکن مسئولیت قضایی مسلماً می‌دانند که او چه می‌گوید و چه می‌خواهد و نسخ او و وجهه قانونی دارد یا ندارد. توضیحاً نظر به این که دادنامه‌ها از طرف بعضی از سهامداران در رابطه با ابطال کمیسیون ماده ۱۲ تقدیم دادگاه شده است و نه در رابطه با مالکیت اراضی که هنوز مفروز و مشخص نیست، لذا ابطال کمیسیون ماده ۱۲ مساوی است با خروج ۴۵۰/۰۰۰ متر از اراضی پلاک‌های ۶، ۴ و ۱ از موات بودن و لذا جریان تسری یافتن خود به خود صورت می‌گیرد و دستورالعمل نمی‌تواند مانع از تسری شود. علی‌هذا با استناد به اصل ۱۷۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و با توجه به این که اعمال بند ۱۳ بخشنامه تقدیمی به شماره ۵/۳۰۲۲۲-۱۳۷۰/۰۸/۱۵ خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است، لغو و ابطال آن مستدعی است. متن نامه مورد اعتراض به قرار زیر است: باسمه تعالی برادر گرامی مهندس کاظمی ریاست

محترم سازمان مسکن و شهرسازی اصفهان چون اعمال بند ۱۳ بخشنامه شماره ۳۰۲۲۲/ل-۱۳۷۰/۰۸/۱۵- تخمیناً املاک که بنا بر استنتاج، موضوع تسری احکام صادر شده از مراجع قضایی و دیوان عدالت اداری و آراء کمیسیون تشخیص ماده ۱۲ را به مالکین اراضی مشاعی به دلیل محدودیت مهلت اعتبار ماده ۹ قانون زمین شهری تجویز شده و در حال حاضر کلیه آراء صادره قطعیت یافته، اجرای آن موضوعیت ندارد و از آن جا که در دادنامه های صادره از مراجع مزبور اصحاب دعوا و محکوم به و خواسته منجزاً مشخص می باشد تسری آراء به مالکان مشاع موردی ندارد بنابراین بند ۱۳ بخشنامه مذکور لغو و کان لم یکن اعلام می گردد. - معاون وزیر مسکن و شهرسازی «در پاسخ به شکایت مذکور، معاون وزیر مسکن و شهرسازی وزارت راه و شهرسازی، به موجب لایحه شماره ۱۱۱۲/۱۸۶۲۵-۱۳۹۰/۰۵/۲۲ توضیح داده است که: «سلام علیکم: احتراماً، بازگشت به اخطاریه مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۰۷ موضوع پرونده کلاسه ۸۸۰۹۹۸۰۹۰۰۰۶۶۸۶۶، ذیل شماره بایگانی ۸۹۰۸۵۱ کلاسه دستی ۹۰/۲۶۲/۹۰ هـع در خصوص اعتراض آقای علی اکبر توحیدی وحدت، نسبت به تصمیم مورخ ۱۳۷۶/۰۱/۱۶ معاون وزیر مسکن و شهرسازی وقت و مدیرعامل سازمان ملی زمین و مسکن به استحضار می رساند: ۱- همان گونه که قضات مستحضر می باشند اصل بر نسبی بودن احکام دادگاه ها و تسری دامنه اعتبار آن صرفاً نسبت به طرفین دعوا و قائم مقام قانونی آنهاست. لذا احکام قطعی صرفاً علیه محکوم علیه و له محکوم له قابل اجراست. مفاد تصمیم معترض عنه ناظر به بند ۱۳ بخشنامه شماره ۳۰۲۲۲/ل-۱۳۷۰/۰۸/۱۵ است که به تشخیص سازمان و بنا بر استنتاج، تسری احکام صادر شده از مراجع قضایی و دیوان عدالت اداری و آرای کمیسیون ماده ۱۲ را به دیگر مالکان مشاعی تجویز کرده است. ۲- شأن پذیرش و اتخاذ رویه فوق، مساعدت در تأمین نیازهای عمومی و ایجاد مسکن بوده که با توجه به شرایط، اوضاع و احوال و ضرورت های زمانی در مقطع حاکمیت و اعتبار ماده ۹ قانون زمین شهری صورت پذیرفته است. بدیهی است اتخاذ رویه مزبور خلاف اصل نسبی بودن احکام است لیکن جهت اجرای بهینه ماده ۹ قانون زمین شهری و تأمین نظر هدف غایی قانونگذار در تصویب ماده ۹ یاد شده مورد عمل قرار گرفته است. شایان ذکر است ماده ۹ قانون زمین شهری بر اساس مجوز مورخ ۱۳۶۰/۰۷/۱۹ حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر اعطای صلاحیت جهت تشخیص موارد ضرورت به مجلس شورای اسلامی در چارچوب احکام ثانویه برای مدت محدود (۵ سال) تصویب شده است، که به موجب آن تملک اراضی بایر و دایر اشخاص جهت ایجاد امر مسکن و تأمین خدمات عمومی بر شهروندان مقرر شده بود. بنا به مراتب فوق اینک که ضرورت اعمال ماده ۹ مذکور مرتفع شده، اعمال بند ۱۳ بخشنامه شماره ۳۰۲۲۲/ل-۱۳۷۰/۰۸/۱۵ نیز ضرورت نداشته است، لذا تسری احکام دادگاه ها نسبت به اشخاص ثالث بدون شرکت شخص ثالث در دعوای مطروح موضوعیت ندارد و فاقد توجیه حقوقی و قانونی است. بدیهی است چنان چه شاکی حاضر مبادرت به اقامه دعوا به طرفیت این سازمان نماید و دعوای مطروح منجر به صدور حکم قطعی له نامبرده

شود، این سازمان مکلف به اجرای مفاد حکم در چارچوب قوانین جاری خواهد بود ۳- افزون بر مطالب معروضه فوق، تمکین نسبت به درخواست شاکی تالی فاسد نیز دارد. زیرا: بعضاً مالکیت برخی مالکان مشاعی ولی تصرفات مفروز است و حکم یا نظریه کمیسیون صرفاً نسبت به تصرفات مفروز صادر می‌شود. لذا تسری آن به دیگر مالکان متعذر است و یا در دعاوی ابطال سند دولت در صورت عدم شمول مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام موسوم به قانون تعیین تکلیف اراضی واگذاری دولت و نهادها اجرای حکم صرفاً به قدرالسهم مشاعی محکوم له امکان پذیر است. بنا به مراتب فوق و اصل عدم جواز در حقوق عمومی، تسری احکام مراجع قضایی اعم از عمومی یا اختصاصی به غیر از اصحاب دعوا توجیه قانونی ندارد و با عنایت به رفع ضرورت اعمال ماده ۹ قانون زمین شهری صدور بخشنامه معترض^۲ عنه صحیح است. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در تاریخ یاد شده با حضور رؤسا، مستشاران و دادرسان شعب دیوان تشکیل شد. پس از بحث و بررسی، با اکثریت آراء به شرح آینده به صدور رأی مبادرت می‌کند. رأی هیأت عمومی ماهیت حقوقی مالکیت اشخاص به نحو اشاعه نسبت به اموال (اعم از منقول یا غیر منقول) مفید مالکیت تمامی صاحبان حصه در جزء جزء اموال است که ثمره آن برخورداری تمامی مالکان مشاعی از آثار حقوقی ناشی از هر گونه اقدام قضایی و حقوقی در آن است و منع بهره مندی بعضی از مالکان مورد اشاره راجع به حقوق قانونی متعلقه، از مصادیق تبعیض ناروای موضوع بند ۹ اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. رأی کمیسیون ماده ۱۲ قانون اراضی شهری دایر به موات شناختن ملک متنازع فیه در حقیقت به کل پلاک ثبتی متعلق حق تمامی مالکان مشاعی دلالت داشته است و ناظر بر محدوده خاصی از آن ملک نیست، لذا رأی دادگاه مبنی بر ابطال رأی کمیسیون مذکور نیز بر کل پلاک ثبتی اشاره دارد و به عبارتی این رأی به اعتبار میزان حصه مالکان مشاعی صادر نشده است بلکه مبنای صدور آن احراز مغایرت رأی کمیسیون ماده ۱۲ با موازین قانونی بوده است. بنابراین دستورالعمل معترض^۳ به که احکام دادگاه‌ها مبنی بر ابطال رأی کمیسیون ماده ۱۲ قانون اراضی شهری در خصوص ملک مشاعی را صرفاً ناظر بر معترضان به رأی کمیسیون مرقوم در دادگاه دانسته است و سپس اقدام به لغو بند ۱۳ بخشنامه شماره ۳۰۲۲/ل-۱۳۷۰/۰۸/۱۵ کرده است، به علت تبعیض ناروا مغایر با موازین قانونی یاد شده تشخیص می‌شود و به استناد بند ۲ ماده ۱۲ و ماده ۸۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۹۲ ابطال می‌شود.

۲-۲- حقوق کانادا

در حقوق کانادا اصل نسبی بودن احکام در قانون و رویه قضایی کانادا مورد پذیرش قرار گرفته است. مطابق ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی کانادا دادگاه تأیید می‌کند که درخواست ارائه شده به دادگاه، قبل از ارسال به شخص مربوطه، به اطلاع اشخاص ذینفع و ثالث رسیده و نظرات و گزارش‌های کارشناسی لازم در

پرونده ثبت گردد. دادگاه می‌تواند دستور دهد که این درخواست به هر شخصی که فکر می‌کند ذینفع است، اطلاع داده شود، جلسه‌ای از بستگان، افراد متأهل یا اتحادیه مدنی یا دوستان را فراخواند یا نظر شورای راهنمایی را درخواست کند. همچنین دادگاه، ممکن است به نظرات تکمیلی یا گزارش‌های تخصصی که ضروری می‌داند نیاز داشته باشد و در صورت لزوم، در صورت اعتقاد به دلایل ارزیابی شده به درخواست ارزیابی توسط یک متخصص مستقل تعیین شده توسط دادگاه را صادر کند. از جهاتی در ماده ۶۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی کانادا اصل نسبی بودن احکام به صراحت پذیرفته شده است و بیان گردیده: «اگر قاضی قبلاً در مورد آن موضوع رأی نداده باشد یا چنین تصمیمی برای حمایت از حقوق اشخاص ثالث لازم باشد، دادگاه می‌تواند به طرف متقاضی برای به رسمیت شناختن و اجرای اقدام موقت یا حمایتی تأمین اتخاذ کند». در ماده ۱۵۰ قانون آیین دادرسی مدنی کانادا نیز اشاره گردیده است که: «مفاد پرونده مورد قبول یا آرای دادگاه برای طرفین لازم الاجرا است که هر یک از آنها ملزم به رعایت آن هستند، از جمله سایر مجازات‌ها، پرداخت هزینه‌های حقوقی و... که هر یک از طرفین یا اشخاص ثالث به عنوان یک شخص از آن منفعت می‌برند...». ماده ۳۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی کانادا نیز عنوان می‌دارد: «حق تجدیدنظر متعلق به هر یک از طرفین در مرحله بدوی است که ذینفع به تجدیدنظر هستند مگر اینکه طرف از این حق چشم‌پوشی کرده باشد. در یک پرونده غیر منازعه، اشخاص ثالثی که حکم به آنها ابلاغ شده نیز می‌توانند تجدیدنظر خواهی نمایند».^۳

ماده ۶۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی کانادا نیز عنوان می‌دارد: «اگر قاضی قبلاً در مورد قسمتی از موضوع دعوی رأی نداده باشد یا چنین تصمیمی برای حمایت از حقوق اشخاص ثالث لازم باشد، دادگاه می‌تواند متقاضی را به ارائه ضمانت موظف کند». با تدقیق در مواد مختلف قانون آیین دادرسی مدنی کانادا می‌توان عنوان نمود که اصل نسبی بودن در کنار اصل مطلق بودن آراء به صورت توأمان در مواد مختلفی به کار رفته و مورد پذیرش قرار گرفته است. در حقوق ایران، اصل نسبی بودن رأی دارای آثاری به قرار ذیل است:

(۱) هرگاه در موضوع دعوا حکم صادر شود، اثر نسبی رأی در روابط طرفین مانع از آن است که دعوایی دیگر نسبت به آن موضوع مطرح شود؛ آن حکم در روابط میان طرفین، معتبر و مؤثر است و طرح دعوای دیگری در

! The court may order the party applying for recognition and enforcement of a provisional or safeguard measure to provide a suretyship if the arbitrator has not already ruled on that subject or if such a decision is necessary to protect the rights of third persons.

! The case protocol accepted by or established in conjunction with the court is binding on the parties, who are each required to comply with it under pain, among other sanctions, of paying the legal costs incurred by any of the parties or by third persons as a result of their failure to comply...

!The right to appeal belongs to any party to the judgment in first instance having an interest in appealing, unless the party has waived that right. In a non-contentious case, an appeal is also available to third persons to whom the judgment was notified.

آن خصوص اعتبار ندارد؛ حق دادخواهی در آن موضوع از میان رفته و به همین دلیل در تجدید آن دعوا نفعی قانونی وجود ندارد. به مقتضای اصل نسبیّت رأی در روابط میان اصحاب دعوا و یا قائم مقام آنها، رأی صادر شده حکومت دارد، اعم از آنکه، دادگاه فعلی همان دادگاه صادرکننده ی حکم پیشین باشد و یا دادگاه دیگری عهده دار رسیدگی به اصل دعوا شده باشد. ۲) نسبیّت اثر رأی به منطوق آن محدود نیست؛ ادله و وسایل اثباتی نتیجه ی رأی نسبت به طرفین آن معتبر و مؤثر می باشد؛ زیرا، ادله و وسایل اثباتی موضوع رأی که از سوی اصحاب دعوا به دادگاه تقدیم شده است، در آن دعوا مورد پذیرش قرار گرفته است و طرفین نسبت به اصالت آنها تعرضی نکرده یا اگر تعرضی کرده اند، در نهایت ادعای جعلیت یا اظهار انکار و تردید از سوی دادگاه رد شده است. ۳) به موجب اصل نسبی بودن اثر رأی، موضوعی که در آن خصوص قضاوت شده، از آن مسلم تلقی می شود. ۴) نسبی بودن اثر رأی سبب می شود مفاد اجراییه ناظر بر رأی قطعیت یافته، صرفاً در مورد داد باخته اجرا شود. ۱) با تدقیق در مقررات موجود در حقوق کانادا می توان عنوان داشت که اصل نسبی بودن احکام در مراحل مختلف دادرسی مورد توجه قرار گرفته است.

نتیجه گیری

به طور کلی اصل نسبی بودن احکام و آرای دادگاه ها در حقوق ایران و کانادا مورد پذیرش قرار گرفته است و این موضوع در حقوق کانادا با توجه به مقرراتی که در قانون آیین دادرسی مدنی وجود دارد و با عنوان اصل مطلق شناخته شده است مورد پذیرش واقع گردیده است. از جهاتی آثار نسبی بودن احکام دادگاه ها در حقوق ایران و کانادا را می توان در مواردی همچون مانع شدن از طرح دعوی دیگر، عدم ارتباط نسبیّت رأی به منطوق آن، مسلم بودن و قطعیت رأی عنوان نمود که این موضوع در حقوق کانادا در برخی جهات همچون قطعیت رأی دارای تفاوت است. از این رو مبنای نسبی بودن احکام دادگاه ها در حقوق ایران و کانادا در جهت تضمین اصول دادرسی منصفانه و حقوق طرفین و حفظ منافع اشخاص ثالث است که عمده تفاوت این مبانی در حقوق کانادا بر گرفته از مقررات صریح، دکترین حقوقی و اقتباس از حقوق کامن لا است به طوری که در حقوق ایران علی رغم اشاره ضمنی برخی مقررات در کنار رویه قضایی است. نسبی بودن احکام و آراء دادگاه ها در قوانین ایران به صراحت تبیین نگردیده است و تنها در رویه ی قضایی با توجه به اختلاف نظرهایی که در این زمینه مطرح است بدان اشاره شده و در حقوق کانادا نیز اصل مطلق بودن آراء در کنار نسبی بودن آراء بر خلاف حقوق کامن لا که شباهت زیادی به این حقوق نوشته دارد مورد پذیرش قرار گرفته است.

"این مقاله مستخرج از رساله دکترای تخصصی خانم سودا نادری شیران در دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل می باشد."

منابع

۱. صالحی ذهابی، جمال، پیشین، صص ۴۷-۴۶.

(۱) فارسی

الف: کتب

۱. شمس، عبدالله، ۱۳۸۶، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، ج ۲، تهران، دراک.
۲. شهیدی، مهدی ۱۳۸۶، حقوق مدنی (آثار قراردادها و تعهدات)، ج ۳، تهران، مجد.
۳. صدرزاده افشار، محسن، ۱۳۷۹، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران، ماجد.
۴. علی آبادی، عبدالحسین، ۱۳۸۴، موازین قضایی هیأت عمومی دیوانعالی کشور، تهران، انتشار، ج ۲.
۵. قهرمانی، نصرالله، ۱۳۸۶، مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی، تهران، خرسندی، ج ۱.
۶. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۳، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، تهران، میزان.
۷. مهاجری، علی، ۱۳۸۷، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۴، تهران، فکرسازان.

ب: مقالات و پایان نامه

۱. آهنی، بتول ۱۳۸۰، حکم و آثار آن، مجله ندای صادق، ش ۲۴.
۲. حیدر زاده، علیرضا، ۱۳۹۷، معناشناسی حکم و تأثیر آن در فهم احکام حکومتی، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، س ۸، ش ۲۹.
۳. صالحی ذهابی، جمال، ۱۳۸۹، اصل نسبی بودن رأی حقوقی، مجله حقوقی دادگستری، س ۷۴، ش ۷۱.
۴. قلی زاده منقوطای، احد، ۱۳۹۸، تحلیل اصل اعتبار مطلق آرای دادگاهها در آیین دادرسی و اجرای احکام مدنی، نشریه علمی و پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، س ۱۰، ش ۱۸.
۵. مافی، همایون؛ روشنایی، ریحانه، ۱۳۹۴، آثار رأی داوری، فصلنامه علمی و پژوهشی فقه و تاریخ تمدن، س ۱۲، ش ۴۶.

(۲) عربی

۱. سنهوری، عبدالرزاق احمد، ۲۰۰۰م، الوسيط فی شرح القانون المدنی الجدید، بیروت، الطبعه الثالثه الجدیده، ج ۲.
۲. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۳۳۹ه.ق، کتاب القضاء، نجف، انتشارات الحیدریه.

(۳) خارجی

۱. Morris, John K. (1968), "Nonparties and Preclusion by Judgment: The Privity Rule Reconsidered", 56 CAL. L. REV.